

کتابخانه ای بشویم که کتاب های رمان، فلسفی و کتاب های شعر با مقوله های دیگر آمیخته شده باشد چقدر پیدا کردن یک کتاب کار دشواری است؟ چقدر زمان نیاز داریم تا کتابی را پیدا کنیم؟ مامی خواهیم درباره مقوله ادبیات انقلاب صحبت کنیم. اگر تقسیم بندی وجود نداشته باشد و بخوایم در این مقوله تحقیقی کنیم، چقدر کار ما دشوار خواهد شد. بنابراین ناگزیریم در اثری که خلق می کنیم، مقوله های مختلف را تقسیم بندی کنیم. اگر در باب مقوله شعر است و می خواهیم شعر انقلاب را تقسیم بندی کنیم، می آیم و بر مبنای فرم تقسیم بندی می کنیم و بر مبنای فرم دنبال می کنیم. غزل، قصیده یا رباعی و دوبیتی را پیدای می کنیم یا بر مبنای موضوع تقسیم بندی می کنیم که مبتنی بر موضوع است مثلاً شعر آیینی، دفاع مقدس، اجتماعی، طنز و ... و یا ممکن است بر مبنای اشخاص باشد یعنی نظام، نظام افرا آفریننده اثر است که خود به خود نظامی پیدای می کند. در برخی از تذکره ها به این شیوه عمل شده و بر مبنای تاریخ است یعنی تاریخ زندگی افراد مبنای چیدمان می شود.

بنابر این ناگزیر از نظام دادن هستیم اما خاستگاه اصلی این تعاریف و طبقه بندی کجاست؟ معمولاً در پدیده های نوظهور مسئله از اولین کسانی که به موضوع و مسئله می پردازند، تبعیت می کند و اینکه چه ساختاری را برای خودشان تعریف می کنند و به خصوص وقتی یک پدیده، در حال تکوین و شکل گیری است یعنی برای پدیده های نوظهوری چون ادبیات انقلاب اسلامی.

تعاریف دائم فرو خواهند ریخت. شما وقتی درباره یک موضوع بحث می کنید باید بدانید که این موضوع به پدیده های نوتری برسد و خلافت های تازه ای در آن اتفاق بیفتد. در این صورت تعاریف پیشین تغییر می کند حتی ممکن است حوزه های جدیدی به وجود بیاید که غیر قابل پیش بینی است و آن حوزه ها که به وجود بیاید، کل این ساختار را تغییر می دهد.

چه کسانی این تعاریف را مطرح می کنند؟

کسانی که شروع می کنند ممکن است در اولین

قدم به بحث نظری بپردازند و چنین تقسیم بندی هایی را مطرح کنند. بگذرید از یک موضوع نزدیک تر صحبت کنیم. نمی دانیم شعر از کی به وجود آمد. ممکن است بعد از یک یا دو اثر بوده یا بعد از چند روز. وقتی چند شعر سروده شد کسی هم پیدا شد این آثار را نقد کرد و بعد کم کم به سمت نظری پیش رفت. اما این نظر بعد از این که آثار جدیدتری خلق می شود تغییر می کند و این دیدگاه ها در ادامه راه تکمیل می شود.

یعنی به واسطه آثاری که در انقلاب ارائه شده

است نظر و دیدگاه داریم؟

ببینید با وقوع انقلاب اسلامی، ادبیات انقلاب اسلامی هم شکل گرفت. چون تصور هیچ انقلابی بدون ادبیات ممکن نیست. حداقل این است که هر انقلابی برای طرح اندیشه های خودش، نیازمند جملاتی کوتاه و کوپنده است به نام شعار و شعار عصاره اندیشه است که آرمان ها، خواسته ها و تفکر کسانی است که انقلاب را به وجود آورده اند. این شعار ها ادبیات است و هیچ انقلابی نمی تواند بدون ادبیات باشد. و بعد شعر و داستان خلق می شود و همین طور ادامه پیدای می کند.

اگر در ابتدای شکل گیری انقلاب قرار باشد ادبیات انقلاب را تعریف کنند، توضیحات آن مبتنی بر همان قلمرو های ابتدایی و بسیطی است که هنوز شکل نگرفته است. برای این که نمونه روشن تاریخی در این زمینه را مطرح کنم، می توانم به تعریفی از شمس قیس رازی ارجاع دهم. در آن جا گفته می شود که شعر سخنی است مخیل، موزون و مقفی یعنی سه عنصری که آنها را شاخصه های شعر می دانند. ولی آیا بعد از نیمای می توانیم این تعریف را برای شعر قائل باشیم؟ شما می دانید که به تدریج نظام قافیه تغییر می کند، نظام وزن تغییر می کند. گاهی اوقات ممکن است شاعر آگاهانه و عمدانه در جریان شعر وزن را تغییر دهد و این تغییر وزن به شعر یک هویت و تشخیص تازه می بخشد که با تعریف ابتدایی همسان نخواهد بود.

به قول مرحوم قیصر امین پور هر شعری که خلق

می شود تعریف تازه ای برای شعر ایجاد می شود و به تعداد شعر های خوب در تاریخ تعریف تازه می پذیرد. البته این ماجرا را نمی شود به حوزه داستان تعمیم داد. هر چند در این تعاریف تازه، کسانی که اثری را خلق می کنند هم سهمی دارند، بی آنکه تعریفی مشخص کنند، یعنی من به عنوان شاعر و کسی که شعری خلق می کند تعریف تازه ای ایجاد می کنم اما ممکن است هیچگاه وارد حوزه نظری و پرداختن به آن موضوع نشوم و بعد صاحب نظرانی هستند که می آیند و ممکن است در حوزه شعر و داستان توانا باشند اما اثری خلق نکرده باشند. پس دائم باید در انتظار تعریف های تازه و فرو ریختن تعریف های پیشین باشیم.

هنر یعنی همین. چون تفاوت حوزه ادبیات و زبان همین جاست که زبان چارچوب کاملاً روشن و مشخص دارد ولی وقتی از این حوزه زبان کمی فراتر می رویم، ادبیات خلق می شود.

یعنی وقتی انقلاب شد، شاعران آثاری

خلق کردند و نشان دادند که به تعاریف دیگر

رسیده اند؟

بله، آثار جدید تعریف جدیدی خلق کرد و صاحب نظرانی که آمدند تعاریف را از درون این تعاریف بیرون کشیدند. چون هیچ وقت تعریف و نقد پیش از خلق متن به وجود نمی آید. وقتی می گوئید انقلاب یک حد و کرانه ای است متفاوت با پیش از زمانه خودش و اگر این نبود، انقلاب معنی نداشت.

به هر حال انقلاب تفاوت هایی را با خود

آورد این تفاوت ها در حوزه ادبیات چگونه بود؟

در کلام بود یا در ساختار و فرم؟

انقلاب اتفاقی است که هم در فرم می افتد و هم در محتوا و درونمایه. ما وقتی انقلاب کردیم، هم ساختار حکومتی تغییر کرد، هم ساختار اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و حتی رابطه جهانی ما هم دچار تغییراتی شد. در واقع ما خودمان را باز تعریف کردیم. بگذارید مشخص تر حرف بزنم.

اگر شما اشعار سده گذشته را مطالعه کنید، می بینید برخی از شاعران دست به خودکشی زدند از میرزاده عشقی تا فرخی یزدی و در حوزه ادبیات داستانی صادق هدایت.

در حوزه شعر هم گاه تردید و سرگردانی بین اندیشه دینی و غیر دینی وجود داشت ولی وقتی شاعری به اندیشه های دینی می رسد دیگر اندیشه پوچی رخت بر می بندد.

به همین دلیل با وقوع انقلاب واژگانی مثل سیاه، زمستان و یاس را در ادبیات نمی بینیم. حتی شاخص ترین شاعران مثل نیما نسبت به جامعه

* ادبیات انقلاب پیوندگاه نو و سنت می شود که به ظاهر با هم ستیز دارند، به خصوص در شعر که بین سنت و نوآوری کاملاً رابطه برقرار می شود و ستیزی میان بهره گیری از فرم های نو و کلاسیک نمی بینید. برخلاف برخی دیدگاه ها که می گویند چون انقلاب بازگشت به سنت شاعران مایه دین من معتقدم این حرف کاملاً بی اساس و نسنجیده است. چون «از آسمان سبز» و «تنفس صبح» تا کارهای عبدالملکیان و یوسفعلی میرشکاک و آثاری که در دهه ۶۰ چاپ شدند، هیچگونه ستیزی بین این دو نمی بینید.

* اتفاقاً نسل پدیدآورنده ادبیات و حوزه شعر انقلاب اثبات کرد که دین و ملیت با هم قابل جمع هستند وقتی «از آسمان سبز» سلمان هراتی را می خوانید هم برای وطن شعر گفته و از مظاهر ملی یاد می کند و هم به مسائل دینی می پردازد و اتفاقاً هر دو را با هم جمع می کند. وقتی آثار نصرا... مردانی را مطالعه می کنید می بینید به راحتی بین سیاوش، کر بلا و عاشورا پیوند برقرار می کند یعنی اسطوره های ملی و تاریخی ما را در کنار ارزش ها و چهره های دینی قرار می دهد